

مؤذن رسول الله ﷺ

بلال بن رباح رضي الله عنه

ويژه نوجوانان

تأليف:

محمد عمر داعوق - محمد على قطب

مترجم:

ابوبكر مدنى

عنوان کتاب:	مؤذن رسول الله ﷺ بلال بن رباح ؓ
تأليف:	محمد عمر داعوق - محمد علی قطب
ترجمه:	ابوبکر مدنی
موضوع:	تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین - سیره و زندگینامه
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	تیر (سرطان) ۱۳۹۶ هـ ش - شوال ۱۴۳۸ هـ ق
منبع:	کتابخانه قلم www.qalamlib.com



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- ۱..... مقدمه مترجم
- ۴..... دوری
- ۶..... جوانی
- ۷..... به سوی شام
- ۸..... رؤیا
- ۱۰..... ایمان بلال به اسلام و دعوت پیامبر اکرم ﷺ
- ۱۳..... تحمل شکنجه و عذاب در راه اسلام و عقیده و هدف
- ۲۱..... جهاد در راه خدا و اسلام و عقیده
- ۲۳..... مؤذن رسول الله

مقدمه مترجم

مترجم را از همان دوران کودکی با حضرت رسول اکرم ﷺ و أهل بیت نبوت ﷺ و یاران پاک صاحب رسالت رضوان الله علیهم روابط استوار و محبت پایداری بوده و هست.

و این فضل و فضیلت را می‌بایست مدیون مربی کبیر و فقیه عارف و عالم عامل جناب حاج عبدالله حسن زبیری بازاری قشمی^۱ -رحمة الله علیه- دانست که سبط را با روش ویژه خود می‌پروراند و مهر خدای ﷻ و رسول الله ﷺ و وابستگان ایشان را با مهارت خاصی در دل طفلی، غرس ابدی می‌کرد؛ غرسی که حوادث ایام و گردش زمانه بر استحکام آن افزوده است و می‌افزاید.

آری، آن شب‌های تابستانی، بعد از ادای فریضه عشاء، حصیر و بالشتش بر قفاره^۲ انداخته می‌شد و هر دو (جدّ و سبط) بر قفا دراز کشیده، ضمن تماشای آسمان مزین به نجوم شاد و ستارگان فرح‌زا پدربزرگ گفتن،

۱- جناب جدّ -رحمه الله- از ذریه و نسل سیدنا عبدالله بن الزبیر رضی الله عنه هستند. و لقب بازاری از آن جهت داشته‌اند که جدشان «أحمد» در مکه مکرمه صاحب بازارچه و دکانی بوده که آن را اداره و به اجاره می‌داده‌اند و به بازاری معروف بوده‌اند.

۲- قُفَّارَه: یا دَعْنُ (از شاخه‌های بلند نخل ساخته می‌شود و قشمی‌ها به آن سه بند می‌گویند) و تنه‌های درخت خرما و یا سه دیوار نیم قد موازی هم بنا کرده و سه بندها را بر آن فرش می‌نمودند. مانند تخت‌خواب بزرگ چندنفره و در تابستان که هوا گرم می‌شد، شب‌ها بر آن می‌خوابیدند و چون بالای بام و یا در گوشه‌ای از حیاط به دور از اتاق‌ها و دیوارها درست می‌کرده‌اند، آن را قفاره می‌گفته‌اند (که از قفر گرفته شده است).

داستان‌هایی آموزنده را برکودک چنان القاء می‌کرد که وی را در میدان داستان و جوّ قصّه و موقعیت حکایت قرار می‌داد.

چنان تصویری در ذهن صاف و مُخَيِّلَه پاک طفل می‌کشید که وی را با عشق عمیق به بزرگان و محبت افزون به خواب می‌برد؛ آن چنانکه طفل در خواب در معیت رسول ﷺ و اهل بیت و یارانش به سر می‌برد و با همان تصوّر شیرین از خواب برمی‌خاست.

آری، قهرمان داستان این ترجمه، یکی از قهرمانان دلباخته آن دوران پرفصا و شفافیت است که طفل بدیشان علاقه تنگاتنگ داشته است و دارد.

در مدرسه دینی سلطان العلماء بندرلنگه با اجتهاد و دلسوزی ویژه جناب‌شیخ^۱، استاد بزرگ و مربی اُجیال، زمینه ترجمه کتاب حاضر فراهم شد؛ چرا که روش تدریس و تعلیم و تربیت جناب مولانا چنان همه جانبه و پربار بود که هر طالبی گمشده خود را به راحتی در آن می‌یافت. در تفسیر؛ در حدیث؛ در فقه؛ ادب عرب؛ در ادب فارسی و در فنّ ترجمه و خطابت و ... و هر کدام حَسَبِ ذوق، قدرت فهم و درک، برداشت و استنباط و استیعاب خود از محضر مبارک و فیض فیاض آن درگاه استفاده می‌بردند.

آری، در آن جوّ سازندگی، مترجم خود را مکلف دانسته تا از ساحت مقدّس صاحب سیرت (سیدنا بلال بن رباح رضی الله عنه) اجازه ترجمه کتاب مربوطه را بنماید. آن هم در آن سن و سال و در ابتدای مشوار علمیش^۲.

۱- ایشان جناب مولانا شیخ محمدعلی فرزند برومند مولانا مرحوم شیخ عبدالرحمن سلطان العلماء هستند که وجودشان در منطقه باعث باروری علم و دانش و گشایش مدارس و مراکز و مساجد و تعلیم و تربیت علماء و ائمه مساجد و مدرسین مدارس و مراکز علمی بوده و هستند. اُدام الله فی عمره و بارک فیه.

۲- ترجمه کتاب حاضر در مدرسه سلطان العلماء بندرلنگه بیش از سی سال پیش انجام گرفته است که حال برای اولین بار به چاپ می‌رسد. فله الحمد وله الشکر.

وبه پاس توفیق ویژه خداوندی جلّ شانه أمر آسان نمود و ترجمه رسا در همان ایّام تحصیل در مدرسه پربرکت سلطان العلماء (أدامها الله وبارک فیها) انجام گرفت. ولی سال‌های سال سیاهه آن گریز را اختیار و رخ را إخفاء نمود تا در همین روزها تکاپو همّت کرده آن را از نسیان گاه زمان بیرون کشیده تا نفع عام گردد و دو مؤلف و مترجم و جدّش و صاحب مدرسه و پایه‌گذار آن، ثوابی بَرند.

ابوبکر محمد المدنی

جمعه ۱۴۲۶/۴/۱۲ هـ. ق

دوری

نگاه کودک غم‌زده به قبر پدرش دوخته شده بود و مادر بی‌چاره‌اش او را می‌کشید تا به خانه رَوَند. بعد از آنکه خاک، چهره شوهرش را در خود پنهان کرده بود.

طفل گریه و زاری و مویه می‌کرد و اشک‌های وی چون دانه‌های مروارید از دوچشمان قرمز شده، بر صورت سیاه چرده‌اش می‌ریخت. این کودک بلال^۱ پسر رباح^۲ حبشی، بنده و مملوک یکی از سران بزرگ قریش، اُمیّه بن خَلَف بود.

روزها سپری می‌شد و کارهای طاقت‌فرسا، پدرش را از پای درمی‌آورد و وقتی که پدرش رباح بیمار گردید، به دلیل ضعف و ناتوانی‌ای که داشت، تاب و تحمل و مقاومت در برابر بیماری را نداشت بنابراین، مرگ به سراغش آمد و او را از زبونی و خواری بردگی آزاد، و از کار زیاد و توان‌فرسا، نجاتش داد و بلال چون کالائی به اُمیّه بن خلف به ارث رسید.

۱- بلال: آب و شیر و هرچه حَلَق را ترکُند و نام موَدَن حضرت رسالت پناه ﷺ. شمس اللغات، جزء اوّل، ص ۱۶۹.

۲- رباح: به فتح راء و بای اُبعد نام یکی از موالی آن سرور ﷺ و حیوانی است مانند گربه که دوشیده شود و کافور رباحی به آن منسوب است و به وزنه سوده و سود کردن و نام ساقی و نام شهری است.

و (رباح) به کسر راء «رباح» فروختن چیزی به سُود و فائده کسی را دادن و قلعه‌ای است به اُندلس و بز و بزغاله و شتربچه. شمس اللغات، جزء اوّل، ص ۳۴۳.

قبر رباح کم‌کم از نظر موبک غمینی که چند نفر بیش نبودند (همسر رباح و پسرش بلال و عده‌ای از بردگانی که درغمشان شریک و سهیم بودند) پنهان شد.

آری، کسی دیگر جز همان مملوکان هم‌ردیف که در محنت و دردشان خود را دخیل می‌دانستند در اندوه این خانواده مسکین شریک نشد. آری بردگان عطوفت و همدردی خود را ابراز می‌داشتند، بلی مهربانی مسکین بر مسکین با وجود شرکت بردگان در غم بلال و مادرش و تسلیت اینان به بلال مویه بر پدر و اشک‌های ناشی از گریه و زاری بلال قطع نمی‌گردید. وقتی به آبادی مکه رسیدند، هریکی از بردگان، سوی زندان بردگی و اسارت به‌راه افتاد.

آری، همه حیات و زندگی بردگان در زندان بردگی توأم با کارهای جان‌فرسا می‌گذشت. این بردگان چه گناهی مرتکب شده‌اند تا تمامی عمر آنان در خواری و زبونی و غم و اندوه سپری شود!! مگر این بردگان چه جنایت و عمل زشتی انجام داده بودند تا انسانیت و آزادی و حریت از ایشان سلب گردد و پرده‌ای ضخیم بین آزادگان! و بردگان کشیده شود!!!؟

کودک که پدرش و مادر که شوهرش را از دست داده بود، به خانه امیّه لانه ظلم و ستم رسیدند، این مادر و پسر با دل‌های شکسته که غم و اندوه، جور و ستم و نداشتن آزادی نشاط جوانی را از آنان گرفته بود، بر سرور خود (امیّه بن خلف) سلام گفتند. امیّه جواب گفت، اما از او کلمه تسلیت و یا سخنی مبنی بر ابراز همدردی با آنان نشیندند تا از غم و مصیبت وارده بر آنان، بکاهد.

این گونه رفتار خشمناک علیه بردگان، جوش و خروش علیه ستمگران را در بلال به وجود می‌آورد. پس از این برخورد با اُمیّه، بلال همراه مادر ستمدیده به خوابگاه محقر خود رفت و در آغوش مادر آرامید. مادر با دست‌های خشن که کارهای زیاد و طاقت فرسا، ظرافت و لطافت زنانه را از آن‌ها سلب نموده بود، بر صورت پسر بی‌پدر خود به‌عنوان ترحم و دلداری می‌کشید که با مشاهده این منظر اگر در جمادات کمترین احساسی وجود می‌داشت، از بدحالی و بی‌چارگی مادر و فرزند متأثر می‌شدند، ولی اُمیّه بن‌خلف با ترحم و مهربانی و محبت آن هم نسبت به مملوک، بیگانه‌ی بیگانه بود.

جوانی

سال‌ها گذشت و باگذشت زمان، بلال نیز بزرگ می‌شد و جای پدر را در خدمت اُمیّه مهتر قوی و نیرومند و سخت‌گیر خود می‌گرفت. بلال همیشه چون سایه همراه اُمیّه بود، اُمیّه امر می‌کرد و بلال در انجام آن تنبلی و سهل‌انگاری نمی‌نمود و با زرنگی و حسن انجام خدمت رضایت خاطر اُمیّه را به‌دست آورده بدین‌جهت بر سائر بردگان امتیاز و برتری داشت و براین برتری بلال بر سایر بردگان، می‌بایست آواز شیرین و دلچسب او را که به مجلس طَرَب اُمیّه صفا می‌بخشید، اضافه کرد که تمامی سَكَنَةُ مَكَّه مگر مه از آواز ملایم و لطیف و صوت زکی و اِمْتیاز ویژه بلال آگاه و از صدای دلنشین او در مجلس عیش و شادی استفاده می‌کردند و لذت می‌بردند و اگر بلال در این محافل آواز نمی‌خواند، جشن و شادی آنان لطفی نداشت.

هر چند با گذشت زمان، بلال غم فقدان پدر خویش را فراموش می‌نمود، اما او هرگز نمی‌توانست، اندوه ناشی از بردگی و عبودیت و عدم حرّیت خود را فراموش نماید بنابراین، بعضی اوقات در خلوت می‌نشست و در فکری عمیق فرو می‌رفت و برحال زار خود زارزار می‌گریست و از فاصله طبقاتی موجود جامعه انسانی آزرده خاطر می‌شد و رنج می‌برد. از طرفی دیگر عادت امیه این بود که با هر قافله تجاری، نماینده‌ای به شام بفرستد.

وقتی بلال با آن صفات برجسته‌اش به سنّ جوانی رسید، بر این اساس که مورد اعتماد امیّه بود، او را به نمایندگی از طرف خود برای تجارت به شام فرستاد و بلال با رفت و برگشت، سودهایی کلان و کالای زیاد تقدیم امیّه سنگدل بی‌رحم می‌نمود. به این دلیل با گذشت روزها محبّت امیه به بلال به سبب امانت‌داری توأم با صفات عالیّه انسانی بیشتر می‌شد.

به سوی شام

شب سخت تاریک است و تیرگی شدّت یافته نورهای ضعیف در تاریکی چشمک می‌زنند و در یکی از دروازه‌های مکه مکرمه امیّه با بلال قدم‌زنان صحبت می‌کند و برای قافله‌ای که قرار است هنگام فجر به سوی شام حرکت کند، آروزی نفع فراوان می‌نماید.

هنوز به مکه نرسیدند که امیّه جدا شد، امیّه به سوی مجلس عیش و نوش و طرب روانه گردید و بلال به طرف بتها آمد تا درباره سفر سحرگهان قافله، از صنم، اطلاعاتی کسب کند. نزد کاهن رفت و بعد از آنکه حق و حقوق وی را نسبت به انجام این کار پرداخت نمود، از وی خواست تا فال ببیند و چوب‌های ویژه فال اندازد. فال اولی بشارت خوبی نداد. غم و اندوه وجود بلال را فرا گرفت. کاهن طلب قربانی دیگری کرد، کاهن برای مرتبه

دوّم و سوّم فال گرفت و چوب انداخت تا اینکه چوب موردنظر بلال که خبر از کامیابی و پیشرفت وی می‌داد، خارج شد و این همان چوبی بود که بلال در انتظارش بود؛ چون برای بلال که تمامی مقدمات و وسائل سفر را مجهّز کرده بود، رای بت و مصلحت فال در چوب اوّلی خوشایند نبود، بدین جهت آرام نگرفت تا بعد از خروج سهم دوّمی و سوّمی که اجازه سفر را صادر می‌کرد و رخصت عزیمت به شام پس از خروج سهم سوم و ترخیص از طرف بت و فال بر آن شد تا به دیدار امیّه برود و وی را از اجازه فالی که گرفته بود، آگاه نماید و علاوه بر آن، اجازه سفر را هم از امیّه بگیرد. بعد از کسب تکلیف از امیّه به‌سوی منزل حرکت نمود و با فجر اوّلی که سفیدیش بر قله‌های تپه‌ها بوسه می‌زند و با زمین گسترده، همواره دست می‌دهد، کاروان بلال و دوستان وی به‌سوی شام حرکت کرد و آواز شیرین و دلنواز بلال در میان شن‌زارها و تپه‌ها لطف خاصی به قافله می‌بخشید.

رؤیا

روزها برکاروان می‌گذشت و قافله به جلو می‌رفت تا به شام، سرزمین حوران، رسید. در حوران توقف نمود تا کمی استراحت و رفع خستگی نماید تا برای مراحل بعدی آماده گردد. شبانگاه، ابوبکر «صدیق» از دوستش بلال برای رفتن به زیارت یکی از راهبان اجازه خواست و از آنجا که در طول این سفر تجاری، روابط صداقت و دوستی بین ابوبکر و بلال به اعلیٰ درجه خود رسیده بود و از آنجا که بلال جوان کنجکاو بود بنابراین، از ابوبکر سبب ملاقات با راهب را جويا شد.

ابوبکر جواب داد، خوابی دیده است که باید تأویل و تعبیر آن را از کشیش که همیشه در راه شام به دیدارش می‌رود، بپرسد. بلال برای

دانستن خواب و تعبیرش و هم برای ملاقات با راهب آمادگی خود را اعلام کرد و هردو نفر با هم به دیدار راهب رفتند. وقتی راهب هر دو را پذیرفت و به تفصیل خواب ابوبکر را شنید، از ظهور نزدیک پیامبری در سرزمین عرب خبر داد. از نزد راهب بیرون آمدند و بر چهره‌های هریک از ابوبکر و بلال علاماتی بود که با دیگری فرق می‌کرد، ابوبکر شاد و خندان و برچهره بلال علامت تعجب، استغراب، تمسخر آشکار بود:

پیامبر!!!!؟

وحی!!!!؟

کلمات عجیب و نا آشنایی شنیده که قبل از این به گوشش نخورده بود و از دوستش ابوبکر هم جواب قانع‌کننده‌ای دریافت نکرد. در سحرگاه روز دؤم، قافله به حرکت خود ادامه داد و در اطراف دمشق اقامت گزید. بعد از بازاریابی، کاروان کالاهای خود را فروخت و کاروانیان پس از مدتی تجدید قوا و اقامت در دمشق به مکه مکرمه برگشتند. در این موقع، پایه‌هایی صداقت و دوستی بین ابوبکر و بلال استوار و به بی‌نهایت استحکام خود رسیده بود.

بلال پس از ورود به مکه خندان و خوشحال و با دست پر از منفعت برمهتر خود آمیّه بن‌خلف وارد شد و از سود و نفع قافله و پیشرفتی که در این سفر نصیبش گردیده بود وی را با خبر ساخت و امیه نیز از این همه امانتداری بلال و سود فراوانی که از مال‌التجاره نصیب وی گشته بود، از بلال تشکر کرده و تبسمی بر لبانش نقش بست که خبر از خوشنودی و رضایت از بلال را می‌داد.

پس از آن روز، بلال زندگی طبیعی خود را از سر گرفت.

ایمان بلال به اسلام و دعوت پیامبر اکرم ﷺ

بعد از آن ایام، روزگار بلال با کارهای طاقت‌فرسا و اعمال مشقت‌آور سپری می‌شد و در یکی از این روزها که بلال در بستر محقر خود به خواب عمیقی فرو رفته بود، صدای در و آوازی که وی را به اسم می‌خواند، بلال را از خواب خوش بیدار ساخت. از روی بستر برخاست و از روزنه کوچکی که برای شناختن فردی که پشت در است، باز گذاشته بود، ابوبکر را پشت در دید.

چه چیزی در این وقت شب ابوبکر را وادار کرده که به سراغ بلال آید؟! اگر کار مهمی نبود، ابوبکر در چنین موقع نزد بلال نمی‌آمد. وقتی هدف ابوبکر را پرسید، به او اطلاع داد که در مکه مکرمه (ام القری) همان پیامبری ظهور نموده است که راهب، خبر ظهور او را در سفر تجاری آنان به شام داده بود و به آنان گفته بود که این پیامبر در بلاد عرب ظهور خواهد کرد. در این وقت خاطره سفر شام در ذهن بلال زنده گشت و تمامی جریانات برایش تداعی گردید، همین خاطره‌ای که بر اثر کار زیاد و توان فرسا، داشت به‌دست فراموشی می‌سپرد.

بلال با شنیدن ظهور پیامبر در مکه مکرمه در خاطره‌اش رؤیای دوستش ابوبکر و تأویل راهب زنده گردید و او را به زندگی و حیات دوباره امیدوار ساخت و در درون خود نیرویی حس نمود که او را واداشت تا درصدد اطلاعات بیشتری برآید. بدین منظور ابوبکر را به درون خانه و خوابگاه خود فرا خواند تا به تفصیل از موضوع مهم و حادثه پراهمیت جهان بشری آگاه گردد. در آن وقت شب، دونفری، خیلی آهسته و نجوی مانند با هم در این مورد صحبت می‌کردند. و در خلال گفت و شنود، بلال دانست، پیامبری که تازه ظهور کرده است و وظیفه رسالت را به عهده گرفته است،

حضرت سیدنا و مولانا محمد بن عبدالله، خاتم الانبیاء صلوات الله وسلامه علیه می‌باشند که از جانب خداوند حکیم علیم به پیامبری برگزیده شده‌اند، تا مردم را از ظلمت شرک و غفلت و ورطه هلاکت نجات بخشد، و همچنین از طریق سؤال و پرسش‌های دیگری که از ابوبکر نمود، از مضامین و اهداف و مقاصد دعوت دین جدید آگاه گشت مانند: شکستن بت‌ها و توجه به درگاه خدا و آزاد ساختن انسان از بردگی و کمک به مظلوم و نیازمندان و تن در ندادن به ظلم و ستم.

در حقیقت این تعالیم و این اهداف و آموزشهای نور افروز در روح بلال اثر عمیقی گذاشت و زوایای روحش را تسخیر و در صمیم و نهان وجدانش جایگزین گشت. آری وقتی بلال از این همه مقاصد والای دین مبین اسلام، آگاه گردید، روح خفته وی بیدار و از جان و دل، آماده پذیرش دین جدید گردید، چرا که پذیرش این آئین آسمانی که جز بندگی برای «الله ﷻ» همه انسان‌ها را از هر جهتی با هم مساوی می‌ساخت، «مگر به تقوا و پرهیزگاری» متضمن نجات بلال از رقّ و بردگی به حساب می‌آمد و وی را از چنگال ستم آزاد، می‌ساخت. با شوق و اشتیاق فراوان با ابوبکر، رفیق ایّام سفر و دوست دلسوز و نخستین بشارت دهنده ظهور رسول اکرم ﷺ، قرار گذاشت فردا هر دو به دیدار حضرت رسول علیه الصلاة والسلام مشرف شوند (رضی الله عنهما). بلال در ساعات واپسین روز دوّم، راهی «داراندوه» شد و در آنجا مدت زیادی جلو بت‌ها ایستاد به‌ویژه جلو «هبل» بتی که یکی از ساق‌هایش شکسته شده بود و به جای آن پای شکسته شده، پای از طلای خالص نصب کرده بودند.

واقعیت آن بود که، رفتار و افکار بلال در این روز، نسبت به برخورد وی با بتها با برخوردهای روزهای گذشته قابل مقایسه نبود.

در این روز، بلال با اکراه تمام به بت‌ها می‌نگریست و خوب فهمیده بود: بت‌هاییکه تعظیمشان می‌کرد و به‌وسیله فال با آن‌ها شور و مشورت می‌نمود و به خاطرشان قربانی می‌داد، سنگ‌هایی بیش نیستند و نمی‌توانند به دیگران هیچ نفع و زبانی برسانند و حیف آدمی با آن کرامت خدادادی و قوت عقل و نعمت شعور که در برابر جماد گرنش کند. و از تگّه سنگی استمداد طلبد. با همین اندیشه و فکر برای آخرین بار با نگاهی مملو از استهزاء و انکار همراه با تمسخر و حقارت، سنگ‌ها (بت‌ها) را به جایی که دوستش، ابوبکر خیرخواه، در انتظار وی بود، ترک گفت و هردو به سوی منزل رسول خدا حضرت محمد بن عبدالله ﷺ رهبر عالیقدر رهسپار شدند.

چه دیدار خوشی؛ و چه سخن نیکوئی؛ و چه چهره درخشان و پرنوریی. بلال در خدمت رسول الله ﷺ و آخرین پیامبر خدای و سرور کائنات و در حضور دوستش ابوبکر^۱ به وحدانیت الله و به یگانگی خدای و به رسالت

۱- سیدنا ابوبکر صدیق از نخستین ایمان آوردندگان به اسلام می‌باشد و به مجرد اینکه اسلام را پذیرفت، برای اشاعه و نشر دین حنیف از همان لحظات اول، اسلام را به دوستان خود عرضه می‌کرد، این که در متن کتاب ملاحظه می‌شود، شب هنگام اسلام را بر بلال، دوست ایام سفر تجاری خود به شام عرضه می‌کند تا خداوند جل شانه محبت خود و پیامبر را در دل بلال می‌اندازد و اسلام را می‌پذیرد. در روز دوم ایمان سیدنا ابوبکر صدیق ﷺ خود تنها خدمت رسول القائد شرفیاب نمی‌شد؛ بلکه چند نفر از اشراف و اعیان و تجار معروف قریش همراه وی بودند و بر اثر تبلیغ و کوشش ابوبکر صدیق هنگامی که در خدمت رسول الله ﷺ حاضر می‌شدند، اسلام خود را اعلام می‌داشتند. از جمله کسانی که توسط ابوبکر صدیق، اسلام را پذیرفتند، می‌توان از حضرات: عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عبدالله - رضی الله عنهم و رضوا عنه - را نام برد و این اقدام از اولین برکات سیدنا ابوبکر صدیق می‌باشد. و اسلام حضرت صدیق ﷺ بعد از آنکه در شام جواب رؤیای خود را از راهب می‌شنود و آن موقع که در مدخل مکه با گروه

محمّدی ﷺ ایمان آورد و شهادت را بر زبان جاری ساخت و به دل اقرار نمود و با عمل، صدق ایمانش را ثابت کرد. پس از این ملاقات، دیدارها تکرار می‌شد و همبستگی بین بلال و دین حنیف و عقیده اسلامی و دعوت محمدی استوارتر و محکم‌تر می‌گردید.

تحمل شکنجه و عذاب در راه اسلام و عقیده و هدف

امّیه بن خلف برای شرکت در شور و مشورت «دارالندوه»^۱ پیرامون دین جدید و طریقه مقابله با آن و خطری که متوجّه مشرکین و بت‌پرستان می‌گردید از منزل بیرون آمد. از قیافه عبوسش، عزم و تصمیم و عنادت و ضدیت با دین اسلام استنباط می‌گردید.

کوچکی از جمله ابوجهل برخورد می‌کند و خبر ظهور رسول اکرم ﷺ را می‌شنود و وقتی گفتگوی مختصر با ابوجهل را راجع به پیامبر محمد بن عبدالله می‌نماید و نهایت وقتی شتابان به پیشگاه حضرت رسول اکرم ﷺ می‌شتابد تا از زبان خود آورنده رسالت الهی کلمات وحی را بشنود... و رسول الله آیات خداوندی را بر وی می‌خواند: ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ۱]، و ابوبکر در کمال خشوع و خضوع برای احترام بیشتر به آیات الهی، سر را پائین نگه می‌دارد و بعد از پایان کلمات وحی با ایمان راسخ و راستین خطاب به رسول الله ﷺ می‌گوید: أَشْهَدُ أَنَّكَ صَادِقٌ أَمِينٌ - أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، و بعد از این صحنه ایمانی، ابوبکر ﷺ، تمام جهد و کوشش خود را صرف خدمت به اسلام عزیز، چه در حیات رسول الله ﷺ و چه بعد از آن بزرگوار می‌نماید و استقامت بی‌نظیر و شگفت‌انگیز حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در بهترین وجه آن جلوه‌گر بوده است.

۱- مجلس شورای اهل مکه مکرمه پیش از اسلام (مترجم)

از آنجا که اُمیّه یکی از چهره‌های سرسخت کفر و دارای نظری برتر و سرسختی بیشتر و مال و ثروت زیادتر بود، بزرگان قریش و سران کُفر به محض ورود به جلسه به احترامش، به پا ایستادند و اُمیّه هم در جای ویژه خود نشست و بحث و گفتگو و مناقشه و سنجیدن تمامی جوانب امر شروع گردید. در همین اثناء و هنگام بحث و مذاکره در این مورد و اهمیّاتی که در گفتگو و طرح نقشه‌های شیطانی برای مبارزه با دین جدید (اسلام) و صاحب رسالت حضرت محمد رسول الله ﷺ ابراز می‌داشتند، شخصی نزد امیه آمد و آهسته چیزی در گوش اُمیّه خواند که اُمیّه با آن همه سرسختی تغییر محسوسی کرد و چشم‌هایش سرخ شدند و از شدت عصبانیت، دندان‌هایش را بر هم فشرد و در گوش آورنده خبر گفت: آیا بلال برده، چنین جرمی را مرتکب شده!!!؟ شخصی هم گفته‌اش را تأیید کرد و اُمیّه بدون معطلی برخاست و سوی منزلش راه افتاد و به مجرد رسیدن به منزل، بلال را احضار و از صحت خبر گرویدنش به اسلام و ایمانش به محمد رسول الله ﷺ و دعوت ایشان پرسید. بلال هم که دروغ گفتن را جایز نمی‌دانست و دوست نداشت حق را کوچک و تحقیر نماید، گفته اُمیّه بن‌خلف را تأیید نمود. (رضی‌الله‌عنه وارضاه).

بعد از اقرار و اعتراف بلال، بین وی و اُمیّه کشمکش بالا گرفت. بلال بر دفاع از عقیده و ایمانش اصرار عجیبی می‌ورزید و از همه عجیب‌تر آن که بلال در چنین حالتی نه مرعوب مهتر می‌شد و نه می‌ترسید و نه بی‌می‌خورد خود راه می‌داد؛ بلکه درمقابل سخت‌گیری وی پایمردی می‌نمود و برای امیه بن‌خلف دلیل اقامه می‌نمود.

احساس حقارت و بردگی در وجود بلال بعد از پذیرش دین اسلام، از بین رفته بود و دین جهانی اسلام به او آموخته بود، هر دو نفر از نظر حقوق،

مساوی و برابری و تمایزی بین هیچ یک از انسان‌ها وجود ندارد، مگر به شرایط خاصی که واضح و آشکار است.

آری، با مسلمان شدن بلال تفاوت‌های مادی و فاصله طبقاتی موجود بین او و امیه برداشته شد، و اسلام تمامی قیدهای دست و پاگیر دوره جاهلیت را که نسبت به بردگان روا می‌داشت، از بین برد و نابود کرد و به ایشان آزادی، به ارمغان آورد و تنها تفاوت آنان را به انسانیت و درجه ایمان و خداپرستی آنان ذکر نمود.

بلی - یکتاپرستی به بشر آزادگی می‌بخشد و وی را از استعمار و استعمار نجات می‌دهد، و روش خوش زیستن و سعادت‌مند بودن به وی می‌آموزد که حتی اگر جان خویش را در این راه از دست دهد اما حاضر نیست آزادگی و استقلال خویش را از دست بدهد و شرایط پست و ذلت‌آور را بپذیرد.

وقتی امید امیّه بن‌خلف به ناامیدی گرائید و متوجه شد که سرزنش و ملامت و ریشخند و تمسخر در تغییر عقیده و تزلزل ایمان بلال کارگر نیست، روش خود را عوض نمود و در صدد تطمیع^۱ بلال برآمد و نکوهش و بدگویی را به خوراک لذیذ، لباس زیبا و مسکن شایسته و بخشش مال تغییر داد، ولی این تشویق و ترغیب و تطمیع و إغواء^۲ و إغفال^۳ هیچ‌گونه اثر سوئی در عقیده راسخ و ایمان قوی بلال^۴ به وجود نیاورد و چون امیّه از بلال إنعطافی^۴ ندید و از این روش جدید، نتیجه‌ای به‌دست نیاورد، خوی

۱- تطمیع.

۲- إغواء.

۳- إغفال.

۴- انعطاف.

وحشیگری در امیّه دوباره زنده شد و این بار شلاق و کتک جای نیش زبان و ریشخند و تطمیع و اغفال گرفت.

زدن شلاق اثر بدی بر بدن بلال به جا می‌گذاشت و امیّه با قساوت فوق‌العاده بدون درنظر گرفتن این مسئله که این شلاق به کدام یک از اعضای بدن وی اصابت می‌نماید، مرتب بر بدن و چهره بلال شلاق می‌زد و این شلاقها سماجت عجیبی در بلال به وجود می‌آورد؛ ایمانش را قوی‌تر و عقیده‌اش را محکم‌تر می‌نمود (رضی‌الله‌عنه وارضاه).

پس از هر کتکاری که امیّه مشرک و سنگدل، به طور مفصل و بی‌رحمانه، بلال صحابی بزرگوار و یار وفادار رسول اکرم ﷺ را می‌زد، وی را در اتاقی تاریک و تنگ زندانی می‌کرد و وی را از خوراک و طعام و آشامیدنی محروم می‌گردانید و خود از منزل بیرون می‌رفت.

مدتی برنامه آزار و اذیت بلال ﷺ چنین بود: شلاق؛ کتک؛ زندان در اتاق تاریک، محرومیت از خوراک و آشامیدنی و با وجود اینکه در طول این مدت، بلال بدترین شکنجه و درد را متحمل می‌گردید، اما اعمال ظالمانه و قانون جنگل امیّه خللی در همّت و ضعفی در ایمان و سستی در عقیده‌اش به وجود نیاورد و وی را مجبور به تسلیم نکرد؛ بلکه بر ایمان و عقیده‌اش استوارتر و راسخ‌تر گردید و وسایل شکنجه و آزار و اذیت امیه‌بن‌خلف کارگر واقع نشد و پیروز نگردید و نتیجه مطلوب حاصل نگشت و امیه‌بن‌خلف چاره دیگری به ذهن وی راه نیافت و از مقابله و رویارویی با بلال در مانده شد بنابراین، از ابوجهل در برگرداندن بلال به بُت‌پرستی کمک خواست و طلب چاره نمود.

ابوجهل که انسانی پست و ستیزه کار و لجوج بود، به زعم و گمان باطل خویش خواستار آزادی عمل در شکنجه و عذابِ عَبْدِ از دین برگشته شد.

بدین جهت روز دوّم وقتی بازار از مشتریان ملامال گردید، بلال رضی الله عنه با غلّ و زنجیر و با لباسی پاره‌پاره که اثر شلاقّ و ضرب و کتکاری‌های وحشیانه بر جسمش مشهود بود، از منزل مشرک کوتاه‌فکر، امیه‌بن‌خلف، بیرون آورده شد. مگر تقصیر بلال چیست که باید این همه درد کشد و شکنجه بیند!!!؟

و چه کار خلافی مرتکب شده که مجازات گردد!!؟

بلال مسلمان شده؛ به اسلام گرویده؛ دعوت محمدی را پذیرفته؛ بلال به خدای واحد، قرآن واحد، پیامبران خدای واحد، قبله واحد ایمان آورده و در برابر ظلم و ستم قد برافراشته و از بردگی منزجر و متنفر شده و خواستار آزادی و حرّیت و شکستن قیدها و بندهای بردگی است.

آری بلال خواستار شرافت و انسانیت است. بلال خواستار استقلال و برگرداندن حقوق واقعی خویش و پایان دادن به استعمار و استحمار است. بلال از اینکه در اختیار کسی دیگر به عنوان برده باشد و از او تبعیت نماید، بیزار است و دین جدید، دین اسلام، روحش را پرورش داده و وی را از اختناق و افکار منحطّ نجات داده و شاهره سعادت، پیشرفت، آزادگی، مجد، عظمت، بزرگواری و شرافت و انسانیت را بر وی گشوده است، بدین جهت و برای بدست آوردن این مزایا بلال شکنجه می‌بیند و جسمش درد می‌کشد.

ولی مشرکین می‌خواهند با زور شلاقّ و آزار و اذیت بلال، وی از تمامی مزایای فوق‌الذکر صرف نظر کند و مجدداً بعد از هدایت، راه ضلالت و گمراهی پیش گرفته و زندگی اولیه‌اش را از سر گیرد و فرمانبر امیه‌بن‌خلف باشد و عمری را در خواری و زبونی و ذلت بگذارد.

آری بلال برای اینکه بر شکنجه‌اش افزوده گردد؛ برای شکنجه‌ای که دست‌های ستمگر همه مشرکین در آن سهیم باشد، از منزل امیه‌بن‌خلف بیرون آورده شد.

بلی، شلاق‌ها چون باران، آب گرم از همه طرف و سنگریزه از هر گوشه بر بدن مبارک بلال مؤمن مطمئن صبور مقاوم شجاع، زده و ریخته می‌شد و دشنام و سخن‌های رکیک به آواز بلند به گوش می‌رسد و این موکب وحشی هرچه جلوتر می‌رفت، دنباله اش درازتر می‌گردید و بر تعداد افرادش افزوده میشد و با کثرت جمعیت، عذاب و شکنجه بلال نیز فزونی می‌یافت.

با این همه شکنجه و عذاب و درد و رنج و با این همه قساوتِ قلوب و سنگدلی کفار آیا بلال مسلمان، بلال مؤمن مقاوم، به خواسته کفار و مشرکین جواب مثبت دهد و تسلیم قوای کفر و میل‌های شیطانی شود و یا به تقیه پناه ببرد و اسلام، دین توحید را از مشرکین پنهان دارد تا مدتی از عذاب و رنج در امان باشد!!؟ و یا بر عقیده و ایمانش ثابت قدم و راسخ و استوار بماند و یقین بداند که خداوند بزرگ والله واحد جلّ شأنه او را نگهبان و نگهدار است و روزی بنده مسلم مؤمن خود را از شرّ کفار و دست‌های پلید ستم نجات می‌دهد؟

بلی، مؤمن بر حق، مؤمن به خدا و رسول، مؤمن پایبند به مبانی و عقائد اسلامی از تحمل هیچ‌گونه عذاب و محرومیتی ایابی ندارد و در راه خدا و پیامبرش و در راه عقیده از هیچ‌چیز، حتی اگر جان عزیزش را از دست دهد، ترسی به دل راه نمی‌دهد و در آن صورت مرگ را با آغوش باز پذیرا می‌شود.^۱ بلال در میان مردان بی‌فکر، معذب و ناراحت بود تا جایی که از فرط درد و مشقت و خستگی مدام نیرویی درپاهایش نبود و آن‌ها را بر زمین می‌کشید و از کوفتگی و بی‌حالی بر زمین می‌غلتید و بر اثر خیس بودن

۱- بزرگ مردی می‌گوید: اگر نتوانیم آزاد زندگی کنیم، بهتر آن است که مرگ را با آغوش باز استقبال کنیم. (مترجم)

صورتش، خاک بر چهره‌اش می‌چسبید و در همین حالت مجبور بود با لباس پاره‌پاره، جسدش را بپوشاند.

در زوال خورشید و شدت گرما، کاروانی که بلال را آزار و اذیت می‌نمودند، به بیرون مکه رسید. ابوجهل کوتاه فکر قسی‌القلب، بلال مقاوم مبارز را بر زمین سوزان بطحاء خوابانید و سنگی بزرگ بر سینه مبارکش نهاد که تنفس بر وی دشوار شده بود.

اما بلال مقاوم و مضمَّم و آزاده تمام نیروی خود را صرف مقاومت و تحمل مشقت در راه خداپرستی و محبت وی و اطمینان به قدرت لایتناهی خدا و ایمان به خدا نموده بود در همین حال توان فرسا مرتب: **أحد أحد** تکرار می‌کرد و هر مرتبه که مشرکین کوتاه‌فکر در شکنجه‌اش شدت عمل به خرج می‌دادند، بلال متقابلاً درنشید فرح‌زایش پافشاری می‌کرد و بیشتر **أحد أحد** بر زبان جاری می‌ساخت، (خدا یکی است، خدا یکتا است).

بلال از فشار درد و مصیبت وارده، بی‌هوش می‌گردید، اما زمانی که به هوش می‌آمد، **أحد أحد** از زبانش به گوش می‌رسد.

آری بلال با تلفظ **أحد أحد** از خداوند استمداد می‌طلبید و از رابطه معنوی که بین خداوند **عَلَمٌ** و بنده مؤمن صادق موجود است، قوت قلب می‌گرفت و مخالفین و کسانی که به وی ظلم می‌نمودند نزد بلال نزد بلال پیشیزی ارزش نداشتند. بدین جهت بلال امیدوار بود و وسیله‌ای برای خروج (از محنت) می‌جست و آسانی را بعد از دشواری با دوچشمان خود می‌دید. واقعیت آن است که رحمت خداوندی هر چیزی را پوشانده و در همه جا گسترده است و رحمت خداوند در مواقع حساس و ضروری بنده مؤمن راستگو را احاطه کرده است و وی را از مهلکه نجات می‌بخشد. رهایی و فرجی که بلال مظلوم مقاوم مبارز، انتظارش را می‌کشید. آری، دوست قدیمیش سید و سرور ما ابوبکر صدیق **رضی الله عنه** به سراغش آمد.

وقتی آن صحابی بزرگوار؛ آن یار وفادار؛ آن رقیق القلب مهربان؛ آن دوست مشفق رؤوف به بطحاء (محلی که بلال را اذیت و آزار می نمودند) تشریف آوردند و وضع اسفانگیز و رقت بار بلال، خاطر عزیز آن مرد مجاهد آزاده طبع را رنجانید، با ابوجهل ستمگر و امیه سنگدل بی وجدان درباره چشم پوشی از آزار و اذیت و رهایی بلال مسلمان ثابت قدم صحبت فرمود، اما جواب مناسبی از آنان مبنی بر همکاری با وی دریافت نکرد. بدین جهت پیشنهاد خرید بلال را به میان آورد که امیه با نرخ زیاد و گران بر این امر راضی شد و ابوبکر انسان آزادیخواه و آزاده، برای آزاد ساختن انسانی از قید و بند بردگی آن هم انسانی همفکر و همدین با همان قیمت گزاف موافقت فرمود و بها را پرداخت نمود و سنگ بزرگ و صخره را از روی سینه مبارک پرنور بلال برداشت و غل و زنجیر را از دست و پای بلال گشود. وقتی امیه این صحنه انساندوستی را مشاهده کرد، صدا برآورد که اگر کمتر از این هم می پرداختی، می پذیرفتم و حضرت ابوبکر سرور ما و شاگرد ارجمند مکتب محمدی و ابوبکر بلندنظر و مصلح کبیر رضی الله عنه هم در پاسخ امیه مشرک پول پرست فرمود:

«والله، یا أمیة، لو طلبت أكثر لآعطيتك».

«به خدا سوگند - ای امیه اگر بیش از این هم خواسته بودی، می پرداختم».

با تشریف آوردن سیدنا ابوبکر به بطحاء و خلاصی و رهایی سیدنا بلال از دستهای امیه و ابوجهل و دیگر مشرکین، کشمکش بین بلال موحد و امیه و ابوجهل مشرک پایان پذیرفت و هر کدام در مسیر خود طی طریق کردند و... پیامبر صلی الله علیه و آله، پیشوای بشریت و منجی انسانها از جهل و ستم و مصلح اکبر رضی الله عنه از این عمل صحابی بزرگ، ابوبکر صدیق، برای برای آزاد

ساختن صحابی بزرگ دیگر، سیدنا بلال بن رباح بسیار خوشحال و سرور گردیدند. «رضی الله عنهما».

جهاد در راه خدا و اسلام و عقیده

سیدنا ابوبکر صدیق، سیدنا بلال را آزاد نمود و آزادی بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آرزویی بود که بلال به خاطر آن رنج کشید و مکافحه و مبارزه نمود و حال بعد از رهایی از عبودیت، مسئولیت دیگری برعهده گرفت و آن آموختن مبانی دین اسلام و جهاد برای و نشر دین اسلام و تبلیغ و دعوت به شریعت محمدی بود.

بدین جهت چون سایه، حضرت صاحب رسالت را ملازمت می‌فرمود و در التزام رسول الله ﷺ احکام دین و اصول آن را می‌آموخت و از نور پر فروز نبوت اقتباس نور می‌کرد. سیزده سال از انتشار اسلام در مکه مکرمه زندگی بلال بدین‌گونه سپری می‌شد، و زمانی که زندگی در مکه مکرمه برای مسلمین خیلی دشوار شده بود و زمینه پیشرفت اسلام در یثرب «بعد از هجرت: مدینه النبی - مدینه منوره نامیده شد» از هر جهت مهیا بود، چون اهل یثرب (مدینه منوره) در بیعت‌هایی که با حضرت رسول اکرم ﷺ کرده بودند، آمادگی خود را برای دفاع از اسلام و پیروانش اعلام و حاضر به جانفشانی شده بودند، هجرت دسته‌جمعی از مکه مکرمه به مدینه منوره مقرر گردید و چون جلای وطن و دوری از زادگاه برای بعضی از اصحاب دشوار بود، رسول اکرم ﷺ دست دعا به پیشگاه خداوندی دراز فرمود و برای یاران دعا نمود تا محبت (مدینه منوره) را در دل‌هایشان جای دهد تا با آن دیار الفت گیرند و مأنوس شوند، و خداوند تبارک و تعالی نیز دعای فرستاده خود را اجابت فرمود و محبت مدینه منوره در دل اصحاب مهاجر جای

گرفت و با گذشت زمان و با مهر و محبتی که از اهل مدینه منوره (أنصار رضوان الله علیهم) دیدند زندگی در مدینه منوره برایشان آرام بخش گردید.

بلال رضی الله عنه یکی از مردانی بود که برای دیدار کفار در میادین جنگ و تحقیر و مبارزه و خوار کردن آنها همیشه آتش شوق دردش زبانه می کشید. به همین جهت، وقتی خداوند بزرگ ﷻ به مسلمین (ستم دیده و جور کشیده) دستور فرمود که در جبران ستمی برآیند که ستمگران به آنان روا داشته اند و در صدد رفع این جور برآیند، و با کفار مقابله نمایند و جهاد کنند، حضرت رسول ﷺ و یاران وی در بدر با کفار روبرو شدند.

روز بدر، روز پایمردی و دلآوری و جهاد در راه خدای یگانه، روزی که خاطره اش مجد و عظمت به یاد می آورد؛ روزی که ذکرش هر مؤمنی را در راه هدف اسلام و احقاق حق و ابطال باطل، راستتر و مصمم تر و با اراده تر می نماید، در این روز درخشان، در تاریخ اسلام انسان های پاک و بزرگوار جامعه بشری با دشمنان ستیزه جو و سرسخت در مقابل یکدیگر قرار می گیرند و پرچم اسلام برافراشته می گردد. در این روز جاودانی، شجاعت همه مسلمین در جبهه و جنگیدن به اثبات رسید و بلال درگیر و دار جنگ و آواز مردان شجاع میدان نبرد، أمیة بن خلف مهتر سابقش را می بیند که پیری، تاب و تحمل و مقاومت را از وی گرفته بود. در همان لحظات تمامی خاطرات غم انگیز و ستم های دردناک بردگی وی که قدرتی نداشته و کرامت و شخصیت و انسانیت وی به هدر رفته و غل و زنجیر پاهای آن بزرگوار را لمس و شلاق، پوست و گوشت بدن مبارکش را می گزیده و دژخیم و میر غضب و جلادش أمیة سنگدل که با رحم و رأفت بیگانه بوده است، این همه ظلم در حقیقت روا داشته بود. در لحظاتی که خاطرات ایام خواری و زبونی و بیچارگی در مخیلة بلال می گذشت، شهامت، شجاعت و شخصیت و انسانیت و مردانگی و مروتش تمامی جوارح و اعضاء بدنش را تکان داد و با صدای

بلند، چون شیر، آواز برآورد که سرتاسر گوشه‌های میدان را پیچید: «أَمِيَّةُ بنِ خَلْفٍ، سَرْدَسْتَه كَفَّارٍ، نَجَاتِ نَمِي يَابِي» چون شیرغزان بر امیه شرک هجوم آورد و به رغم جلوگیری بعضی از کشتن امیه بن خلف او را کشت و موفق نشدند که وی را از قتل امیه بن خلف باز دارند و با کشتن امیه یکی از سران کفر، خدمتی عظیم به اسلام نمود و سزای اعمال ظالم ستمگر را کف دستش گذاشت و به سایر مشرکین فهماند که عاقبت ظلم چنین است: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [الشعراء: ۲۲۷] «و کسانی که ستم کردند؛ به زودی خواهند دانست به چه بازگشگاهی باز می گردند».

مؤذن رسول الله

بلال رضی الله عنه در تمامی غزوات النبی صلی الله علیه و آله و جنگ‌ها علیه کفار و مشرکین شرکت فرمود. بلال اسب سواری پیشتار و مهربانی جنگجو و بی پروا بود. او وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله در فکر وسیله‌ای برای آگاه کردن مردم از اوقات نمازهای پنجگانه بود، بعضی از صحابه رضی الله عنهم رای آنان ایجاد زنگ و ناقوس چون نصاری بود و عده‌ای دیگر بوق را پسندیدند که یهود در مواقع عبادت خود از آن استفاده می‌کنند. ولی رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحاب که اسمش: عبدالله نپسندید و در همین گفتگو بودند که یکی از اصحاب که اسمش: عبدالله بن زید رضی الله عنه، بود خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد: هاتفی در خواب کلماتی به وی آموخته است و آن کلمه‌ها را بیان نمود. پس از حضرت عبدالله بن زید رضی الله عنه در همان مجلس حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه خدمت رسول اعظم شرفیاب شد و به عرض رسانید همان آوازی که در خواب، عبدالله را اذان آموخته است مرا با همان کیفیت آموزش داده است و براین مطلب سوگند یاد کرد که باعث مسرت و سرور خاطر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

پیشوای بشریت شد و علامت خوشنودی و خرسندی در چهره شریف رسول اکرم ﷺ آشکار گشت؛ پس رسول الله علیه الصلاة والسلام از عبدالله بن زید خواست که صیغه اذان را به بلال ﷺ بیاموزد؛ چون بلال از صدا و آواز خوشی بهره‌مند بود.

از آن روز آواز ملایم و دلچسب بلال این نشید عظیم الهی را به گوش مسلمین می‌رساند، و اوج این عظمت روز فتح مکه مکرمه بود که بلال بر پشت بام کعبه مشرفه رفت از آنجا اذان گفت و مردم را به سوی عبادت خدای بزرگ دعوت نمود. روزی که بُت‌ها شکسته شدند و بساط بُت‌پرستی در مکه مکرمه برچیده شد و در بیت‌الله الحرام مسلمین و بندگان خدای بزرگ جل شانه برای عبادت و بندگی خدا به نماز ایستادند.

وقتی پیامبر ﷺ محمد بن عبدالله ﷺ به رفیق اعلی پیوست و از دنیا رحلت فرمود و همه را اندوهبار و غمگین گردانید، بلال ﷺ از شدت غم و اندوه از گفتن اذان بعد از رسول اکرم ﷺ امتناع ورزید، و خودداری از گفتن اذان مدت مدیدی طول کشید. بلال برای آموختن تعالیم اسلامی به مسلمین شام به دمشق منتقل شد و در مساجد دمشق جلسات درس و بحث به وجود آورد که دانش‌پژوهان از حَلَقَات درس ایشان مستفید می‌شدند.

بلال در یکی از شب‌ها حضرت رسول اکرم ﷺ را به خواب می‌بیند که از دوری وی گلایه می‌فرماید. بلال با شتابزدگی از خواب بیدار می‌شود و فوراً بدون اینکه همسرش را مطلع سازد، به سوی مدینه‌النبی ﷺ با یکی از کاروان‌ها حرکت می‌کند.

در مدینه منوره میهمان دو سرور ما، سیدنا حسن و سیدنا حسین رضی الله عنهما نوه‌های بزرگوار رسول اکرم ﷺ می‌شود، آمدن بلال برای سبطی الرسول چون

آب آسمانی بود که برایشان فرود آورد شود و از دیدار بلال، موذن جد بزرگوار خود بی‌نهایت خوشحال و مسرور می‌شوند. و در فجر شبی که بلال به مدینه منوره رسیده بود، سروران ما حسن و حسین پافشاری کردند که بلال اذان صبح گوید.

بعد از اصرار سروران شباب اهل جنت، آواز خوش و ملایم بلال خفتگان مدینه منوره را از خواب بیدار کرد و با این صدای ملایم و دلچسب همه جا خشوع و خضوع وصف‌ناپذیر حکم فرما شد.

چه مردم آوازی را به گوش می‌شدید که خاطرات شیرین ایام رسول الله ﷺ را زنده می‌کرد. یاد روزهایی که رسول اکرم صلوات الله وسلامه علیه تشریف داشتند خاطرۀ روزهایی که چشم‌هایشان به دیدار سرور کائنات منور می‌گشت. آن روزهای پر برکت را به خاطر آوردند و بر اثر این خاطره‌ها و فقدان قائد اعظم و پیشوای بزرگ ﷺ گریه بسیاری سر دادند. و با تذکر خاطرات آن ایام ناله و زاریشان شدت گرفت و برای تسکین و استمالت خود به بلال روی آورده بر وی سلام گفتند.

بلال مدتی در مدینه منوره ماند و دوباره به دمشق مراجعت فرمود و در حین سفر سختی‌های بسیاری بر صحابی بزرگ عارض گشت و تب بر وی شدید شد و با زحمت و مشقت به منزل خویش در دمشق وارد شد.

چندی همسرش برای پرستاری شوهر خود شب‌ها بیداری کشید و خواب را بر خویش حرام گردانید. تا اینکه لحظۀ فراق و ساعت هجران فرا رسید و روح آزاده آن بزرگوار و آزاد مرد، آن مجاهد راه خدا، آن راد مرد تاریخ انسانیت، با ایمان کامل و مطمئن به سوی پروردگارش عروج نمود و اسم بلال راد مرد، در تاریخ در ردیف مردان بزرگ و جاویدان ثبت گردید.

رضي الله عنك يا بلال و جزاك الله عن الإسلام خير الجزاء و قرآن مجید، کتاب آسمانی درباره این بندگان عزیز و محبوب خدا می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَأَدْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾﴾ [الفجر: ۲۷-۳۰].

«ای روح آرام یافته.* به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که تو از او خوشنودی و او از تو خشنود است.* پس در زمرهٔ بندگان (خاص) من در آی.* و به بهشت من وارد شو.»